

شیوه تربیتی شهید مفتح غیر مستقیم بود

۲۸ آذر ۱۳۹۴ ساعت ۱۷:۲۲

محمد رضا مفتح یکی از فرزندان شهید آیت الله مفتح است که طی آن خاطرات خود را از منش اخلاقی و تربیتی پدر باز گو کرده است.

آنچه پیش روی دارید، گفت و شنودی با محمد رضا مفتح یکی از فرزندان شهید آیت الله مفتح است که طی آن خاطرات خود را از منش اخلاقی و تربیتی پدر باز گو کرده است. امید است در شرایطی که مقوله اخلاق و تربیت از ضروریات جامعه امروز به شمار می رود، مورد توجه و استفاده قرار گیرد.

*شهید آیت الله دکتر مفتح قبل از هر چیز، یک استاد و آموزگار مکتبی بودند، لذا بررسی شیوه‌های تربیتی ایشان می‌تواند بسیار راهگشا باشد. جناب عالی به عنوان فرزند آن شهید بزرگوار، چه ویژگی‌هایی را در روش‌های تربیتی ایشان برجسته‌تر می‌بینید؟

مهم‌ترین ویژگی تربیتی ایشان این بود که تقریباً هیچ‌وقت کسی را تنبیه نمی‌کردند و اوج تنبیه ایشان، بی‌اعتنایی بود. ما هم تقریباً همین شیوه را به کار می‌بریم. من که هیچ وقت یادم نمی‌آید توسط ایشان تنبیه شده باشم و از خواهر و برادرهایم هم چنین چیزی را نشنیده‌ام. محبتشان هم اصیل، عمیق و متناسب با سن و جنسیت ما و همواره جاری و ساری بود. ایشان طبق تعالیم اسلامی، وقتی وارد منزل می‌شدند ابتدا به دخترها توجه می‌کردند و به آنها محبت بیشتری داشتند که همین توجهات عمیق تأثیر بسیار زیادی در آینده خواهرهایم داشت. بی‌اعتنایی و بی‌توجهی پدر به دلیل علاقه زیادی که به ایشان داشتیم، برای همه ما بسیار سنگین بود و به همین دلیل سعی می‌کردیم کاری نکنیم که موجب کدورت و بی‌توجهی ایشان شود.

در تشویق کردن هم حد تعادل را نگه می‌داشتند. تشویق‌های زبانی ایشان فراوان بود، ولی در خرید هدیه یا دادن امکانات به ما، تعادل را حفظ می‌کردند. هر وقت معدل خوبی می‌آوردیم یا دوره‌ای را با موفقیت می‌گذراندیم، حتماً به تناسب امکانات خانواده تشویق می‌شدیم، اما مهم‌ترین تشویق برای ما مهر و محبت ایشان بود و همین که لبخند رضایت را بر چهره‌شان می‌دیدیم، برایمان از هر تشویق و جایزه‌ای بالاتر بود. ایشان چه در تشویق و چه در تنبیه تعادل را از دست نمی‌دادند.

* آیا برای تربیت شما از روش‌های مستقیم استفاده می‌کردند؟ یا روش ایشان در این باره غیر مستقیم بود؟

هیچ وقت. هرگز پیش نیامد ما را بنشانند و نصیحت کنند، بلکه با ما رابطه عاطفی عمیق برقرار کرده بودند و ما هم سعی می کردیم از رفتار ایشان الگو بگیریم. در آموزه های دینی ما هم هست که افراد را با روش های غیر مستقیم و «غیرالسنتم» راهنمایی کنند.

به همین دلیل کمتر پیش می آمد نصیحت زبانی کنند و بکن نکن در کار باشد. ما از روی رفتارهای ایشان متوجه می شدیم به چه مسائلی علاقه دارند و همان ها را انجام می دادیم. بعدها که وارد دانشگاه شدم، در پژوهش های تربیتی و دینی دیدم این بهترین شیوه است.

*در باره انتخاب دوست و معاشرت های شما چه دیدگاهی داشتند؟ چگونه این دیدگاهها را به شما منتقل می کردند؟

ایشان در این باره بسیار حساس بودند. من سال اول دبیرستان بودم که پدرم شهید شدند. دوست یابی معمولاً از دوره راهنمایی به بعد شروع می شود و در دوره دبستان، انسان کمتر گرفتار این نوع مسائل است، اما واقعیت این است که ما در مدرسه هم که بودیم، حس می کردیم ایشان از ما مراقبت می کنند! دوستان زیادی نداشتیم، ولی ایشان در ارتباطات و تماس هایی که با مسئولین مدرسه داشتند، از خانواده ها و چند و چون و احوال همان دوستان معدودی که داشتیم، به خوبی باخبر بودند. همیشه ترجیح می دادند دوستان ما به خانه مان بیایند تا ما به خانه آنها برویم. با اینکه در دوره ای، به خاطر اقساط منزل ایشان مقروض بودند، ولی اهتمام کامل به این امر داشتند که ما را به مدارس اسلامی بفرستند. دو برادر بزرگم در مدرسه علوی و خواهرهایم در مدرسه رفاه درس می خواندند. مدرسه نیکان از بهترین مدارس آن دوران بود، اما شهریه سنگینی داشت. با این همه آقا هادی را در آنجا ثبت نام کرده بودند. پدر به قدری در باره آموزش و مدرسه ما حساس بودند که حاضر بودند فشار سنگین مالی را تحمل کنند، ولی ما در مدارس خوبی درس بخوانیم. همیشه هم با مسئولین مدرسه های ما در تماس بودند و در باره درس، رفتار و منش ما مراقبت کامل داشتند.

*از آموزش هایی که می دیدید چیزی می پرسیدند و نسبت به انحرافات احتمالی در این آموزه ها چگونه نظارت می کردند؟

مدرسه علوی و مدرسه نیکان که اساساً محور آموزش هایشان تعلیم اسلامی بود، ابتدا به این موضوعات می پرداختند و سپس آموزش های کلاسیک سایر مدارس را به ما تعلیم می دادند. عده زیادی از مسئولین بلندپایه و نیز شهدای ما، فارغ التحصیلان این مدرسه هستند که بعدها مناصب مهمی را در نظام جمهوری اسلامی احراز کردند. اساساً علت اصرار پدر به ثبت نام ما در این مدارس، این بود که به مربیان آنها اعتماد کامل داشتند. فرزندان شهید مطهری و شهید بهشتی هم در مدرسه ما تحصیل می کردند و شهید بهشتی با مسئولین مدرسه جلسات مرتبی داشتند. در هر حال غرضم این است که پدر علی رغم فشار مالی، تا این درجه نسبت به جایی که باید درس می خواندیم حساسیت داشتند و شاید این مهم ترین قدمی بود که در جهت آموزش ما برداشتند. ایشان به رفتار و اخلاق درست بسیار بیشتر از نمرات درسی بالا اهمیت می دادند.

*با سرکشی‌های نوجوانانه فرزندان چه برخوردی داشتند؟ چه راحتی برای ارضای حس کنجکاو می‌پایش پایتان می‌گذاشتند؟

وضعیت خانواده‌های مذهبی در سال‌های قبل از انقلاب و بعد از آن، بسیار فرق کرده است. در قبل از انقلاب، خانواده‌های مذهبی تقریباً حصار دور خانواده خود کشیده بودند و مرز بین خانواده‌های مذهبی و غیر مذهبی کاملاً مشخص بود و معمولاً با هم مراوده و معاشرتی نداشتند! سینما و تلویزیون هم که عمدتاً در این خانواده‌ها ممنوع بود. خود ما هم تلویزیون نداشتیم و سینما هم نمی‌رفتیم. پدر جزو معدود روحانیونی بودند که رادیو داشتند و از طریق آن اخبار را پیگیری می‌کردند. یادم هست موقع جنگ اعراب و اسرائیل اخبار این جنگ را با دقت گوش می‌دادند. در هر حال این حصار به شکل طبیعی در اطراف خانواده‌های مذهبی وجود داشت و بچه‌ها هم اکثراً این حریم‌ها را می‌شناختند و رعایت می‌کردند. رفت و آمدهای ما کاملاً زیر نظارت پدر بود و وقتی می‌دیدیم ایشان مایل نیستند با افراد خاصی رفت و آمد کنیم، خودمان با او قطع رابطه می‌کردیم.

از نظر انتخاب مدرسه هم که عرض کردم ایشان مدارسی را انتخاب کرده بودند که کادر و مربیان مدرسه کاملاً مورد اعتمادشان بودند و پیوسته با آنها رابطه داشتند و وضعیت درسی و اخلاقی ما را می‌دانستند.

از همه مهم‌تر اینکه ما پدر را دوست، مشاور عالم و مورد اعتمادی می‌دانستیم. این احساس را نوجوانان و جوانان دیگر هم به ایشان داشتند، لذا امر و نهی‌های محبت‌آمیز ایشان را می‌پذیرفتیم و قبول آنها برایمان سخت و سنگین نبود. البته در آن دوران کوچک بودم، ولی می‌دیدم پدر برای برادران بزرگ‌ترم آقا صادق و آقا مهدی کاملاً نقش یک دوست را بازی می‌کنند، به طوری که آنان ابداً احساس کمبود نداشتند. خانواده سالم، مدرسه خوب و رابطه صحیح با پدر و مادر باعث شده بود اساساً تمایلی به مسائل انحرافی نداشته باشیم. سال‌های نوجوانی‌ام به انقلاب خورد و لذا فضای قبل از انقلاب را خیلی نمی‌شناسم.

*آیا در مورد انتخاب رشته تحصیلی و شغل آینده خود آزادی داشتید یا ایشان خواسته خود را به شکل غیر مستقیم به شما القا می‌کردند؟

روش ایشان اصولاً، راهنمایی و پیشنهاد غیر مستقیم بود. پدر بیش از یک سال پس از پیروزی انقلاب حیات نداشتند. قبل از انقلاب هم که زمینه اشتغال برای فرزندان خانواده‌های مذهبی محدود بود. در باره رشته تحصیلی حساسیت نشان نمی‌دادند. برادرهای بزرگ‌تر و خواهرهایم اغلب در رشته ریاضی و فیزیک درس خواندند. سال انتخاب رشته تحصیلی هم به انقلاب خورد و تحت تأثیر جو و شور انقلابی تصمیم گرفتم علوم انسانی بخوانم. برادرهایم انتقاد کردند که چرا این رشته را انتخاب کردم، ولی پدر هیچ حرفی نزدند. آن قدر که رفتار و اخلاق ما برای ایشان مهم بود، درس نبود.

*ایشان برای خانواده چقدر وقت می‌گذاشتند؟

پس از پیروزی انقلاب مشغله‌های ایشان به قدری زیاد بود که شبی یکی دو ساعت و جمعه‌ها را به خانواده‌ها اختصاص می‌دادند،

ولی حتماً مقید بودند به رغم گرفتاری‌های زیاد حتماً سال دو نوبت خانواده را به سفر ببرند که بیشتر در ایام نوروز و تابستان بود.

*کجا می‌رفتید؟

اغلب می‌رفتیم مشهد و یا همدان به منزل پدر بزرگمان و یا قم. این دو نوبت مسافرت در سال قطعی بود. روزهای جمعه و ساعات آخر شب و پس از اذان مغرب و عشا هم که از مسجد می‌آمدند به خانواده تعلق داشت.

*به پدر بزرگتان اشاره کردید. بد نیست از رفتار شهید با مادر و پدرشان هم برایمان بگویید؟

احترامی فوق‌العاده آشکار و شدید به آنها داشتند. پدر از سه برادر دیگرشان بزرگ‌تر بودند و نسبت به همه احترام و خضوع زیادی داشتند. مادر بزرگم مدت‌ها بیمار و در منزل ما بستری بودند و سرانجام هم در خانه ما از دنیا رفتند. پدر دقت و مراقبت عجیبی در پرستاری از ایشان می‌کردند. پدر بسیار به آنها می‌رسیدند و برای پدر بزرگم خانه‌ای در قم خریده بودند تا بتوانند راحت به آنها سر بزنند. هم پدر بزرگ و هم مادر بزرگ در پیری نزد ما زندگی می‌کردند. هنگامی که پدر شهید شدند، وضعیت پدر بزرگ به گونه‌ای نبود که بشود این خبر را به ایشان داد. همان روز ایشان را به منزل عمویم منتقل کردیم و در دو ماهی که زنده ماندند، به هر شکلی که بود نگذاشتیم متوجه شهادت پدر شوند. گفتیم یک سفر خارجی ناگهانی برای ایشان پیش آمد. پدر بزرگ اصرار داشتند محمد هیچ‌وقت این‌طور بی‌خبر و بدون خداحافظی از من به سفر نمی‌رفت و دائماً سراغ پدرم را می‌گرفتند. ایشان به علت علاقه عجیبی که به پدرم داشتند قطعاً متوجه شده بودند که اتفاقی پیش آمده است، ولی هیچ‌یک از ما جرئت نداشتیم خبر را به ایشان بدهیم.

*از خاطراتی که با پدرتان دارید برایمان بگویید؟ در ذهن شما کدامین خاطرات برجسته گی بیشتری دارد؟

پدر به کوهنوردی خیلی علاقه داشتند و وقتی کوچک بودیم، راه‌هایی را که برایمان سخت نبود ما را هم می‌بردند. زندگی ما یک زندگی معمولی و در حد معلمی بود. پس از انقلاب هم پدر همواره تأکید داشتند زندگی ما باید از هر نوع تجملاتی به دور و در سطح همان زندگی معلمی باشد. ما نه سختی‌های دوران ضعف مالی ایشان را احساس کردیم، نه رفاه سال‌های پس از انقلاب را و زندگی مان همواره عادی و متوسط بود.

رابطه پدر و مادرم همراه با احترام کامل بود و اگر هم اختلافی بین آنها پیش می‌آمد، ما بچه‌ها ابداً متوجه نمی‌شدیم. آنچه که از پدر می‌دیدیم مراعات کامل احوال مادر و احترام به ایشان بود.

*نحوه برخورد ایشان با طیف‌های مختلف اجتماعی چگونه بود؟

پدر توجه بسیار زیادی به نسل جوان داشتند و مسجد قبا و مسجد جاوید پایگاه نوجوانان و جوانان بود. قبل از انقلاب عرف نبود که مسجدی برای جوان‌ها کلاس‌های متنوع تابستانی بگذارد یا برای آنها امکان رفتن به استخر را فراهم کند، ولی پدر با تلاش فراوان این کلاس‌ها را گذاشته و نوجوانان و جوانان زیادی را به مسجد جلب کرده بودند. پس از آنکه این افراد جذب مسجد می‌شدند، پدر با آن شخصیت پرجاذبه با آنان رابطه دوستانه و محبت‌آمیز برقرار می‌کردند و در چنین فضایی تعلیم آموزه‌های قرآنی و دینی ممکن می‌شد.

*از شهادت ایشان چگونه باخبر شدید؟

روز ۲۷ آذر تا مسیری با ایشان رفتم و بعد سوار ماشین شدم که به تجریش - که مدرسه‌ام در آنجا بود - بروم. ساعت حدود ده صبح از دفتر مدرسه مرا خواستند و در آنجا به من گفتند: ظاهراً پدر ترور شده‌اند، منتهی از شهادتشان حرفی نزدند. من همراه معلم دینی‌مان آقای حکیمی به منزل شهید مطهری رفتم. در آنجا بود که علی‌آقا و آقامجتبی خبر شهادت پدرم را به من دادند. یکی دو ساعتی آنجا بودم و بعد به خانه‌مان در خیابان دولت رفتم و دیدم شهید بهشتی و آقای هاشمی در آنجا هستند و صحبت از مراسم تشییع است.

*و سخن آخر؟

پدر محور خانواده بودند و بدیهی است فقدان ایشان خلأ بزرگی را پدید آورده بود، اما در آن سال‌های جنگ و حضور امام فضایی بر جامعه حاکم بود که بهتر می‌شد شهادت‌ها را تحمل کرد و انسان با وجود امام کمتر احساس خلأ می‌کرد. در هر حال از دست دادن سرپرست خانواده، آن هم هنگامی که هنوز فرزندان بزرگ نشده‌اند، بسیار دشوار است.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetarikh.com/news/۳۲۲۲۳/مستقیم-غیر-مفتح-شهید-تریت-شیوه>